



سخنرانی تمام انبیاء مسلغ ولایت هستند
حاج حسین خوش لجه

تمام انبیاء مبلغ ولایت هستند

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبدالله، السلام عليكم ورحمة
الله وبركاته، السلام على الحسين و على بن
الحسين و على اولاد الحسين و اهل بيت الحسين
و اصحاب الحسين و رحمة الله و بركاته.

رفقای عزیز، این ماه، ماه رجب است. رجب یعنی متعلق
به امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. ماه شعبان
می گویند متعلق به رسول اکرم است و ماه رمضان متعلق
به خداست. یک چیزهایی در عالم هست، آنهایی که به

اصطلاح ادعای رهبری می کنند و به اصطلاح اوتاد هستند، یک چیزهایی را نمره دادند. ولایت و توحید باید در قلب مبارک شما یا القاء، یا افشاء باشد، وگرنه آن نمره‌ای که می دهید بالاخره تا اندازه‌ای کارساز نیست. من می خواهم از شما یک سؤال بکنم و بعد وارد صحبت بشویم. می گویند «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم» من با دانشمندان و کسانی که زیاد درس خواندند، صحبت کردم؛ اما وقتی دیدم ایده آنها این است، خجالت کشیدم. چون من یک اندازه‌ای حیا را مراعات می کنم. یک نفر که نود سال است درس خوانده است و یک مطلبی بگوید می گوییم که این مطلب جزء ضروریات دین نیست که ما به او بگوییم که

چرا این حرف را می‌زنی؛ او به اصطلاح نظرش را می‌گوید. اما وقتی شما نظر از ماوراء گرفتی و حرف زدی، آن خودش حل می‌شود. شما اگر از ماوراء صحبت کردی بیایی تا حالا، آن مطلب خودش حل می‌شود. اگر حرف شما ماورایی نباشد، همین مطلب را تکرار می‌کند. ببینید به قول این کسانی که سواد دارند و دانشمند هستند. ما نیامدیم حرف آن‌ها را رد کنیم، حرف آنها درست است ولی معنای آن درست نیست. مثلاً شما یک عمارت درست کردی، عمارت درست است؛ اما محل سکونت نیست. ولایت باید طوری باشد که محل سکونت باشد؛ یعنی شما سکونت داشته باشی. الان من از شما سؤال می‌کنم، من دلم می‌خواهد با هم صحبت

کنیم. ما یک صحبت در نوار داریم و یک صحبت هم با هم داریم. الان بخواهید جواب من را بدهید صحیح نیست.

آقایان، قربانتان بروم، فدایتان بشوم، می گوید: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوالامر منکم» یعنی اول خدا، بعد رسول، بعد اولوالامر. می گوید: اول خدا، مگر خدا اول دارد، آخر دارد. این چه حرفی هست که تو می زنی؟ مگر خدا اول دارد که می گویی اول خدا، بعد هم رسول؟ خب رسول هم که مثل خدا کردی، هو الاول، هو الآخر، این نیست. نظر ولایتی من این نیست. نظر ولایتی من این است که می گوید «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول؛ یعنی ای خلقت بدانید خدا و رسول می گوید علی. چرا؟ چون من

دلیل دارم. مگر اهل تسنن خدا و رسول نمی گویند؟ مگر قرآن نمی گویند؟ مگر حج نمی روند؟ مگر عمره نمی روند؟ مگر جهاد نمی کنند؟ مگر نماز نمی خوانند؟ مگر انفاق نمی کنند؟ تمام ابعاد مسلمانی روی اینها جمع است، چرا لعنتشان می کنند؟ پس اول، علی است. وقتی می گوییم اول علی هست؛ یعنی نظر خدا و رسول الله علی است. هو الاول، هو الآخر که می گویند. ما داریم چه می گوییم؟ اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولو الامر منکم؛ آنوقت می گویند آخرش اولو الامر است. آنها به اولو الامر امر کردند، اصل، اولو الامر است، او باید امر کند. اولی الامر یعنی اگر به امرش نباشی، اهل آتش هستی. اولی الامر یعنی این. مگر خدا نمی گوید اگر عبادت ثقلین

کنی ولی علی را دوست نداشته باشی، تو را می سوزانم؟
خدا چه دارد می گوید؟ این یک .

دوم اینکه اینها می گویند اعمال ام داوود به جا بیاورید و
نمی دانم چه کار کنید. بابا ام داوود بنده خدا آن موقع
که ما بچه بودیم داخل مسجد یک حصیر بود و پاشنه
درها اینطوری بود و بر علی و نبی صلوات. ام داوود یک
ذره نان و پیاز برداشت و رفت گوشه مسجد و دعا کرد و
دعایش هم مستجاب شد. چرا این همه عمل ام داوود
می کنید و دعاهایتان مستجاب نمی شود. ما نوا در
می آوریم، خب چه چیزی می خوریم؟ ام داوود چه کار
کرد؟ چه چیزی خواست؟ تو چه چیزی می خواهی؟ بنده
خدا یک ذره نان و پیاز برداشت و یک گوشه خلوت

رفت. من یادم است بچه بودم همین کار را می کردم، یک گوشه مسجد می رفتم. حالا می گویند اگر عمل ام داوود را به جا بیاوری چه کار می شود، این دعا را بخوان. قربانتان بروم! من منکر دعا نیستم، ببینید من چه دارم می گویم. تو باید اول علی را بشناسی. کجا آخر می روی یک میلیون می دهی به مسجد جمکران. به یک نفر گفتم تو اگر امام زمان را ببینی، می شناسی؟ تو اول باید بشناسی و بعد بروی. نمی گویم نروید، بابا بروید، آقا را بشناسید. حالا می گوید «این الرجیبون»، کجایند که روز قیامت بیایند؟ می گوید کسی که از در علی وارد شده باشد. از در علی باید وارد شود. «این الرجیبون». چه کسی هست که در ماه رجب از در علی

وارد شده است. بیاید من هر چه بخواهد به او می‌دهم. چرا نمی‌گوید «أین الشعبانیون» «أین ماه مبارک رمضان». با تمام گلبول‌های خونم این حرف را می‌زنم، این ماه رجب عین «أنا مدینة العلم و علی بابها است». از در علی باید وارد بشوی، از در رجب باید وارد بشوی. نه اینکه این کار را بکنی، ثواب است آن کار را بکنی، ثواب است. حالا من یک روایت برای شما می‌گویم.

شخصی خدمت امیرالمؤمنین آمد، عرض کرد: یا علی جان! ما از بزرگان، علما و ادبا سؤال کردیم که در هفته چه روزی خوب است. می‌گویند: جمعه. می‌گوید: در ماه چه روزی خوب است؟ می‌گویند: اول ماه. می‌گوید: در سال. می‌گویند: شب قدر. گفت: من که علی هستم به

شما می گویم هر روز که گناه نکردید. هر روز که گناه نکردید آن روز خوب است. عزیز من! من به شما گفتم تو خودت مکان هستی. حالا چقدر زده که برود مشهد. خب مشهد برو، من نمی گویم مشهد نرو. کجا رفتی؟ علی بن موسی الرضا را می شناسی؟ خب بشناس. امرش را اطاعت کردی؟ من وقتی روایتی که آقای موحدیان بود که گفت از هزار نفر یکی با دین از دنیا نمی رود، یک چیزی برداشتم، مشهد رفتم. گفتم: آقا جان، پسرت گفته است: هر کس شما را زیارت کند، هفتاد حج، هفتاد عمره دارد. من سالی یک بار می آیم، کسی هست که سالی چند بار می آید. این هفتاد حج، هفتاد عمره، مگر شامل حال این آقا نیست؟ جای دیگر هم گفته بود اگر

سفر اولش باشد و پولش درست شده باشد با شرایط. به کوه ابوقبیس بدهی، نمی‌رسی. این چیست؟ حضرت فرمود کارشان است. رد کرد. مخصوص گفتم آقازاده ات گفته است، پسرت گفته است. پس ما کارمان است. آنجا می‌رود، آنجا می‌رود با رفیقش عشق بازی می‌کند، کوه سنگی می‌رود، میمون و عنترها را می‌بیند. گفت زیارت شاه عبدالعظیم و دیدن یار. کجا می‌روی؟

خیلی چیزها است که ما توجه نداریم. این آیه «انما یرید الله لیزهب عنک الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» یک آقای بود، سید بود و من تشاء داشت و حضرت زهرا را یک مقدار کنار زد. گفتم: آقا نمره نده. مگر ایشان جزء «انما یرید الله اهل البیت» نیست؟ چرا نمره می‌دهی؟

عزیز من! حالا حساب کن ببین «انما یرید الله اهل البیت تطهیرا». وقتی امام حسن در ظاهر رشد کرد و به خانه حضرت آمدند، حالا آیه نازل شد. این آیه که نازل شد؛ انما یرید الله اهل البیت؛ دارد به شما می گوید که اهل بیت جزء خلق نیستند. دارد به تو هشدار می دهد. حالا من از کجا می گویم. فاطمه بنت اسد به خانه خدا تشریف فرما شده است. حالا مریم وقت دیگری آمده است. گفت: أخرج؛ برو پای درخت. حالا پای درخت رفته است، درخت خشک بوده است، خب، البته سبز شده است، معجزه کرده است. اما می گوید: رزق، می گوید درخت را تکان بده خرما بیفتد. خدایا، من در خانه تو بودم این آیات را به من دادی؟ مگر این بچه

آیات خدا نیست تو دادی. آنجا رزقم می آمده حالا اینجا باید درخت تکان بدهم؟ گفت: آن موقع دربست حواست پیش من بود؛ ولی حالا حواست پیش او هست. کجا حواستان پیش بچه های امروزی می رود؟ نه به حرف خدا و نه به حرف پیامبر. من یک چیزی در ماوراء می گویم. والله بچه های شما معصوم هستند. تمام بچه های شما را من می شناسم؛ معصوم هستند. خدا به اینها یک دنیا حیا داده است. نمی خواهم اسم ببرم، همه بچه های شما را من می شناسم. وقتی نگاه می کنی، یک غمزه حیایی دارند که من کیف می کنم. اصلاً این جوان ها غمزه حیا دارند. خودتان درست بودید، بچه ها هم درست هستند. حالا می گوید:

خواست پیش بچه رفت؟ آیا اگر خواست پیش آیات خدا باشد، کم تو می گذارد؟ این بچه تو شاید کمی کارساز بدانی، کارساز خداست، ولایت است. چرا خواست پیش او رفت؟ بچه ها خودشان محتاج ولایت هستند. کسی را دوست داشته باش که محتاج ولایت نباشد. عیسی هم محتاج است، موسی هم محتاج است، ابراهیم هم محتاج است، تمام اینها محتاج هستند. حالا علی علیه السلام وارد خانه شده است. «انما یرید الله اهل البیت» که نازل شده است، هشدار به من و شما می دهد. مگر علی «انما یرید الله اهل البیت تطهیرا» نیست که به خانه خدا رفته است؟ چیزی که نبوده است، نور است.

حالا که ایشان دیوار کشیده شده است، به ما و شما که

ترقی کردید، شما که به اصطلاح آمدید، جزء متقی شدید؛ البته هنوز کسری دارید هشدار می دهد. ولایت کسری دارد، باید به ولایت برسید. مگر این خانه را ابراهیم نساخته است؟ مگر این در را ابراهیم درست نکرده است؟ علی از در ابراهیم هم وارد نمی شود. ابراهیم باید از در علی وارد شود. ابراهیم باید از در ولایت وارد بشود؛ علی از در ابراهیم نخواهد رفت. دیوار باید شکافته شود و برود. خدا معاویه را لعنت کند. یک وقت به مکه آمد، دید مردم خیلی نظر دارند. آنجا که امیرالمؤمنین رفته بوده، سابق سابق در کتابها ببینید در بوده است. دستور داد در را ببندند. در را گرفتند. آن وقت یک در روبرویش باز کردند. نادان! کجا تو در

خشت و گل را می بندی؟ مگر در دل شیعه ها را می توانی
ببندی؟ مگر جلوی عظمت خدا را می توانی ببندی؟ حالا
علی علیه السلام به دنیا آمد، چشم باز نمی کند، فاطمه
بنت اسد ناراحت است. روی دست پیامبر رفت و
چشمش را روی صورت پیامبر باز کرد.

رفقا! بی رودر بایستی من یک چیزی به شما بگویم که
بدانید ما هنوز به جایی نرسیدیم. اینکه می گویند
امیرالمؤمنین علی علیه السلام از همه جا خبر دارد، مؤمن
واقعی هم همینطور است. این حرف ها که راجع به
امیرالمؤمنین می زنم، بیشتر به خود علی مال
شیعه هایش هست. توجه نداریم، توجه نکردند. حالا
بینید من چه می گویم؟ امیرالمؤمنین علی علیه السلام

اگر خبر دارد که می گوید از آسمان بپرسید، می گوید موهای سر من چندتا هست. می گوید: می توانم بگویم؛ اما به درد تو نمی خورد. ببینید غریبی ولایت این است. می گوید: بیایید بپرسید تا قیام قیامت بفهمید، نگذاشتند که، یا جلویشان را گرفتند یا اینجوری هستند. حالا می رود حرف هایش را داخل چاه می زند. می فهمد مردم این هستند. حالا روی دست پیامبر قرار گرفته است، قرآن می خواند، تورات می خواند، انجیل می خواند، زبور می خواند، این چهار کتاب آسمانی را علی می خواند. پس معلوم می شود که آنها به پیامبر نازل شده است که علی می خواند. دارد به عالم می گوید که من غیرعادی هستم. توجه فرمودید؟ حالا این مطلب را

خواستم به شما بگویم. امیرالمؤمنین وقتی پا به خانه خدا یعنی کعبه گذاشت، مردم یک طوری شدند که بهت زده شدند؛ وگرنه فاطمه بنت اسد را می کشتند. مگر امام حسین نبود که می گویند هشتم پشت به خانه خدا کرد، او را کشتند. حالا او در خانه آمده است و آنها هم که امام را نور نمی دانند، امام را جسم می دانند، وقتی امیرالمؤمنین به دنیا آمد همه مردم مکه بهت زده شدند وگرنه فاطمه بنت اسد را می کشتند. چرا؟ چون حکما و علما و دانشمندان آن زمان حکم را می فهمند، ولی امر را نمی فهمند. آنها حکم بی علی می دانند. والله، با آن نمی شود به بهشت رفت. با حکم نمی شود به بهشت رفت، با امر می شود به بهشت رفت. علی علیه السلام امر

خداست. چرا توجه ندارید؟ حالا می‌آید روی دست پیامبر قرآن می‌خواند، زبور می‌خواند، انجیل می‌خواند، تورات می‌خواند. این یعنی چه؟ یعنی ای کسی که تورات خواندی، من هستم، ای کسی که زبور خواندی من هستم، ای کسی که این کتاب آسمانی یعنی قرآن را خواندی باید من را قبول داشته باشی. همه شما باطل هستید. والله، خدا با تورات و انجیل و قرآن کسی را به بهشت نمی‌برد. چرا؟ چون باید به قرآن عمل کنی. این‌ها را بگویم که قبول کنیم. این نوار من را کسی دیگر هم می‌شنود. شما قبول می‌کنید این‌ها که غیر شما هستند شاید نوار من را بشنوند. مگر در جنگ صفین نیست که قرآن حمایل این مردم هست، قرآن را از

خودشان جدا نمی کنند؛ ولی ولایت را از خودشان جدا کردند. پس اگر من اینها را می گویم، با دلیل به شما می گویم. ولایت را جدا کردند، قرآن را احترام کردند. حالا می گویند که فاطمه بنت اسد با ابوطالب آمد و گفتند: یا رسول الله! اسم برای این بچه بگذارید. گفت: خدا عظمت دارد، خدا بالاتر از ماست. فوراً خدا اسم تعیین کرد. در آسمان نوشته شد که من علی اعلی هستم و اسمش را علی بگذار. چرا اسمش را علی می گذارد؟ چرا اسم دیگری نمی گذارد؟ در کل این خلقت، ماوراء، موقعی که اصلاً ذرات ما نبوده است، علی نجات دهنده بوده است. حالا هم می گوید اسمش را علی بگذار. مگر نمی گوید با تمام پیامبران آمده ام، با پیامبر آخرالزمان

آشکارا آمده ام. چرا می گوید؟ امیرالمؤمنین علی علیه السلام، هدایت کن انبیا است.

یک مطلبی یکی از عزیزانم سؤال کرد که چرا در قرآن مجید راجع به درخت و شجره و ستاره اینطور صحبت می شود، چون که مردم ستاره پرست و درخت پرست شدند، خدا این طور صحبت می کند. می گوید: درخت را اطاعت نکنید، ستاره را اطاعت نکنید، آنها هم من را اطاعت می کنند. حالا اینکه می گوید صفات الله داشته باش، صفات خدا هم ولایت است، صفات خدا، الان وجود مبارک امام زمان است. این دوازده امام، چهارده معصوم، صفات خدا هستند؛ یعنی آن وقت صفات خدا ابلاغ می کند یک حرفی بالاتر است. آن وقت می گوید:

ای مؤمن باید صفات اینها را داشته باشی. این برای من و شما است، آنها هم یک چیز دیگری هست. حالا ببینید چقدر این صفات ارزش دارد. این خانه خدا که به ابراهیم گفت زایشگاه علی هست که گفت بساز. در صورتی که زایشگاه ساخته شد، حالا می گوید اجر من چقدر است؟ می گوید: اجر نیکوکاران با من است. دوباره ابلاغ می کند. می گوید: گرسنه ای سیر کردی یا برهنه ای را پوشاندی؟ ببین، خدا چه می گوید. حالا ابراهیم دید که این کار است، ببینید خانه ساختن کار است؛ انشاء الله این دوست عزیز ما خانه اش را درست کند، من گفتم انشاء الله خانه خدا باشد، گفتم بچه هایش عیسی باشند، خانمش مریم باشد، حالا ببینید چه کار می کند؟

مقداری گوسفند خرید و به بیابان ریخت و بنا کرد
کشک و پشم آنها را دادن. من دوباره دارم می گویم.
یک نفر دیگر دوباره پیش من آمده است که هستی اش
را به یکی دیگر داده است. این بنده خدا گفت: ما گفتیم
حالا می رود نگو او ورشکست شده است. بابا، هستی ات
را به مردم نده، کسری مردم را درست کن. چرا هستی
ات را به مردم می دهی؟ تو اولاً باید خمس و سهم امام را
بدهی که واجب است. یک چیز دیگر هم بده، آن را از
ترس چوب می دهی. من به قربان بعضی ها بروم وقتی
خمس و سهم امامشان را می دهند، یک چیزی هم
می دهند. به ذات خدا، من برای شما چیز نمی گویم،
می خواهم شما حفظ باشید. توجه فرمودید. آن را که

دادی، یک چیز دیگر هم بده تا خدا ماشینت را حفظ کند و حالا که من به شما می گویم شرط ولایت، سخاوت است؛ ابراهیم سخاوت به هم زد، حالا این سخاوت به هم زد؛ خدا خوشش آمد، حالا که خوشش آمد به رسول الله متوسل شد. ای رسول خدا، من می خواهم شیعه بشوم و رسول الله هم دعا کرد شیعه شد، شیعه گی او هم تأیید شد و سلام الله علیه شد. عزیز من! تو هم سلام الله علیه هستی. قدر خودت را بدان. چرا قدر نمی دانید؟ عزیزان من، حالا من به شما گفتم ولایت ما باید عضو باشد. اول رسول الله، ولایت جزء شد. ولایت جزئی، یعنی کوچک. در لغت اینطور هست یا نه؟ شما که سواد دارید. من که سواد ندارم. در لغت جزء است، عضو

نیست. آنها ولایتشان عضو نبود. بعد از رسول الله ولایت جزء شد. ولایت جزئی چطور است؟ عضو چطور است؟ من الان یک مطلبی را خدمت شما عرض می‌کنم که امیدوارم ما را ببخشید.

کمیل پیش امیرالمؤمنین آمد و گفت: من حقیقت؟ می‌گوید: تو چشم حقیقت. امیرالمؤمنین را رها نکرد. رفت و دید هرچه هست از این کانال هست. اینقدر عقلش می‌رسید، مثل ما نبود. یک مقداری که رفت و فکر کرد، گفت: حقیقت به غیر ولایت، به غیر علی، مگر کس دیگری هست؟ به غیر از دوازده امام، مگر کسی هست؟ گفت: تو حقیقت هستی. کمیل شرمنده شد. گفت: علی جان، حالا چه کار کنم. گفت: یا کمیل!

دست و جوارح خودت را بیاورد در نزد خدا. نگفت در نزد من بگذار. ببین تمام آیات، خدا، پیامبر، همه علی می گویند. علی می گوید: نزد خدا بگذار. اما خلق می گوید: بگذار در نزد من.

گفتیم: باباجان! عزیزان من! قربانتان بروم! اگر می خواهی به یک بنده خدا کمک کنی به اندازه وسعت کمک کن، چرا تندروی می کنی؟ خدا حاج شیخ عباس را رحمت کند، می گفت: یک وقت یک چیزی را می دهی، ثواب که ندارد، عقاب هم دارد. یک نفر بود، بیچاره بنده خدا حمام نداشت، آن زمان یک مبلغ زیادی داده بود. خب، بدبخت برو حمامت را درست کن، بچعات حمام برود، زنت حمام برود. این چه کاری

است که تو می کنی؟ این بی عقلی است. ما یک وقت می بینید کارهایمان بی عقلی هست. اما حقیقت در زندگی خودت خرد شو. حرف من طوری نشود که شما را از حقیقت بازدارد. من می گویم حقیقت. شما کسری مردم را درست کنید. الان شب عید است، کسری یک بنده خدا را درست کنید، هستی ات رانده. اگر شما هستی ات راندهی، امر ولایت را اطاعت کردی.

عزیز من! بین من چه به شما عرض می کنم. حالا چه کار کنیم که ولایت ما عضو باشد؛ یعنی جزء نباشد. ما باید به ولایت یقین کنیم. من به شما گفتم همانطور که امیرالمؤمنین از کل خلقت اطلاع دارد، شیعه هم اطلاع دارد، چرا؟ چون به آن یقین دارد. آن قرآنی که می گوید

جهنم یقین دارد، خب آن را می بیند، آن قرآنی که می گوید بهشت یقین دارد، آن را می بیند. آن قرآنی که می گوید آسمان یقین دارد، می بیند. آیا دید یا ندید؟ با چه چیزی دید؟ با یقینش دید. چرا ما نمی بینیم؟ همه اینها را می بیند، با یقینش می بیند. حالا شما چطور عضو ولایت بشوید؟ گفت: یا کمیل! اینطوری کن. همه اینها را شما اطاعت کردی. حالا که اطاعت کردی، باید یقین کنی. یقین کنی که من دست و جوارح را نزد خدا گذاشتم و خدا هم به من برگرداند و گفت: «رب ارجعونی». برو عمل صالح کن، عمل به ولایت کن. من باید چه کار کنم؟ باید امر علی را اطاعت کنم، امر خلق را اطاعت نکنم. اگر امر خلق را اطاعت کردی، یک امر در

کنار امر خدا درست کردی. چرا توجه نداری؟ خلق باید به ما امر صنایع کند؛ برو چیز یاد بگیر، برو مهندس شو، برو دکتر شو، برو عالم شو، برو مجتهد شو. در مقابل استادت زانو بزن. چرا به شما می گوید؟ خدا این همه تعریف استاد کرده است. اما استاد که شما را گمراه نمی کند. استاد کسی هست که تو را به طرف ولایت ببرد. اینها استاد نیستند. اینها حالا باید بروند شاگردی کنند. بی خود می گویند استاد است. یکی می گفت ما خیلی فهمیده شدیم، این استادها اینطوری هستند. گفت: چطور؟ گفت: یک خانه به مستأجر دادیم. به ما می گفت: برو. ما یک روز آمدیم دیدیم همه وسایل ما را داخل کوچه گذاشته است. و اشاره می کند یعنی برو.

عزیز من! استاد ما راجع به ولایت این است. توجه بفرمایید حالا شما تمام ممکنات خدا را دیدی و به آن یقین داری. والله، یک عده‌ای یقین به جهنم و ماوراء ندارند با این کارها که می‌کنند. اصلاً ماوراء وجود ندارد وگرنه ما بهتر از این هستیم. حالا شما با یقین «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول اولی الامر» آنچه که به غیر امر اولوالامر است را باید باطل بدانید. چرا؟ «إن الله و ملائکته یصلون علی النبی، یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیماً». به تو امر شده است تسلیم پیامبر شو، پیامبر هم گفته است تسلیم علی شو. ما که چیزی نداریم؟ کجا می‌روید؟ آیا توجه فرمودید؟ عزیزان من! با فکر و اندیشه باید باشیم. حالا اگر ولایت عضو شما شد،

شیطان در دل شما می آید، در خون شما هیجان می کند، عبور می کند. دست و پای شما را نمی تواند ببرد، چشمتان را نمی تواند ببرد، عبور می کند. یک عده ای هستند از شیطان بدتر هستند از آدم عبور می کنند و آن هم یکی هست عبور می کند. پس دست و جوارح را که گذاشتی و امر را اطاعت کردی، حالا متقی می شوی. همه اعمال قبول می شود. وقتی خدا گفت من اعمال متقین را قبول می کنم، یک اعمال که ندارد؛ یعنی متقی اعمال بی خود که نمی کند، متقی در اطاعت امر است، کار باطلی نمی کند. پرچم تفکر دستش هست و امر را هم اطاعت می کند. اصلاً عقیده من در تمام گلوله های خونم این است که اگر شما ولایت داشته باشید، ولایت

خودش شما را راهنمایی می کند. والله، بالله، تورا راهنمایی می کند. اگر تو دارای ولایت باشی، آیا ولایت بالاتر است یا شیطان؟ آیا ولایت بالاتر است یا شهوت؟ من خیلی اینجا کوتاه حرف زدم. می خواهم بعضی ها که مثل خود من هستند، حالی شان شود. ولایت، اعظم این حرف ها است، تورا هدایت می کند. علی علیه السلام هدایتگر است. الان وجود مبارک امام زمان، هدایتگر است. اصلاً تا بخواهی کاری انجام بدهی که خلاف است، شرمنده می شوی. اگر کاری که می خواست انجام بدهد و انجام نداد، باز هم شرمنده می شود چون فکر آن کار را کرد. والله، راست می گویم. اگر بشر اینطوری شد، دربست در اختیار ولایت است، دربست در اختیار

خداست. من یک پاره و قتها یک خیالی در ذهنم می آید، یک تف به صورتم می اندازم. شرمنده می شوم. می گویم چرا این فکر در دل من خطور کرد؟ از خطورتف به صورت خودم می اندازم. اگر بشر اینجوری شد، درست در اختیار ولایت است، درست در اختیار خداست.

رفقای عزیز! ما باید اینطوری باشیم؛ آنچه که انبیاست، آنچه که اولیاست، آنچه را که اینها هستند، ما باید تبلیغ کن ولایت بدانیم. اگر شما آنها را تبلیغ کن ولایت دانستید، دیگر دنبال خلق نمی روید. باید در وجود خود لمس کنیم. ابراهیم هم تبلیغ کن هست. رسول الله هم تبلیغ کن هست. توهین نکرده باشم. امر ولایتی رسول الله اینجا هست. اما به او می گوید: یا محمد! تبلیغ کن.

مردم را به سوی علی بکش. این غیر انبیاست. مثلاً آقای مهندس! مهندس! شما اینجا هست، اما من به تو می گویم بلند شو این کار هم بکن. چرا؟ مگر نیست که پیامبر بیست و دو سال زحمت کشید، بیست و دو سال دندان مبارکش را شکستند، پای او را شکستند. روایت داریم اینقدر به او زدند، با پاهای خونی و دهان خونی پیش حمزه رفت و گفت: عمو جان! اینها اینطوری هستند، اینطوری هستند. بلند شد و آمد و گفت: چه کار دارید بچه برادر من را؟ همانجا گفت: مسلمان شو. مسلمان شد. حالا ببینید می گوید کار نکردی. همه اینها کار است؛ یعنی همه انبیا حتی خود رسول الله برای خواست خدا کار می کنند. برای مقصد خدا کار می کنند.

همه هم حاضرند، خود رسول الله هم حاضر است که برای مقصد خدا کار کنند. مقصد خدا علی است. آیا ما شناختیم؟ اگر شما واقعاً بدانید که مقصد خدا علی هست، دنبال مقصد خلق نمی‌روید، دنبال مقصد خودت نمی‌روی. مقصد خلق، شهوت است، مقصد خودت هم شهوت است. چرا دنبال مقصد خدا نمی‌روی؟ پس ما یقین نداریم. حرف من این است. ببینید امیرالمؤمنین علی علیه السلام، وجود مبارک ولایت، خدا را چطوری کرده است؟ به کمیل نمی‌گوید دست و جوارحت را نزد من بیاور، می‌گوید: نزد خدا ببر. حالا خدا هم می‌گوید: نزد علی بیاور. حرف من این است. ما کجا هستیم؟ چه کار می‌کنیم؟ شما وقتی

می بینی رسول الله تبلیغ کن علی هست، شما تبلیغ کن کس دیگری می شوی. خجالت نمی کشی؟ حیا نمی کنی؟ چهار تا درس خواندی، چه چیزی خواندی؟ عزیز من! بیا درس ولایت بخوان. قربانت شوم! فدایت شوم! بیا با فکر کار کن. چرا به تو می گویند نیم ساعت تفکر بهتر از هفتاد سال عبادت است؟ فکر ولایت را می گوید. فکر ولایت کن، حقیقت را بفهم، حقیقت ولایت را بفهم. حقیقت ولایت، امر خداست، علی، امر خداست. آیا فهمیدی؟ اصلاً بشر اگر کمی آگاهی داشته باشد، می فهمد که دارد خلاف می کند. صد و بیست و چهار هزار پیامبر تبلیغ کن هستند، خود پیامبر اکرم هم تبلیغ کن هست، جبرئیل تبلیغ کن هست، میکائیل

تبلیغ کن هست، اسرافیل تبلیغ کن هست، تمام اینها تبلیغ کن هستند و من بروم تبلیغ کن یک نفر دیگر بشوم؟ خجالت نمی کشید؟ حیا نمی کنید؟ فکر نمی کنید؟ اصلاً به علی قسم، اگر دوستی علی بهشت نبود و جهنم بود، باز هم من علی را دوست دارم. چرا علی را دوست دارم؟ چون مقصد خداست. آدم عاقل خلاف نمی کند، حالا اینها که خلاف کردند چه کار کردند؟ به کجا رسیدند؟ غیر از اینکه به جهنم رسیدند؟

رفقا، اینکه می گوید نیم ساعت تفکر کنید بهتر از این هست که هفتاد سال عبادت کنید؛ یعنی باید فکر کنید و قدری از دنیا فارغ شوید. من فدای شما مهندس ها و دکترها، علما، دانشجوها و بچه های شما بشوم. ببینید

چه می‌گوییم؟ شما باید وقتی همه کارهایت را انجام می‌دهی، قسمتی از هفته، لا اقل قسمتی از ماه، یک مقداری از این کارها فارغ شوی، می‌خواهم این کار را کنم، اینجا بروم، آنجا بروم، این‌ها کار است، حالا بیایی نیم ساعت عبادت کنی. والله، عبادت به نماز و روزه نیست. نماز و روزه بی‌علی؛ به دینم علی کشی است؛ یعنی اینکه ما داریم امر علی را می‌کشیم. مگر ابن ملجم نیست؟ خدا حاج شیخ عباس را شب جمعه رحمت کند گفت: یا نبود، یا بی بدیل بود. این صورتش از اینجا تا آنجا پینه بسته بود، سرزانونه‌هایش پینه بسته بود، سالی یک دفعه می‌بریدی. بریدن می‌دانید چطور است؟ وقتی اینجا صله ببندد، دیگر در آن صله روح نیست؛ یعنی

مثل سم الاغ می ماند. توجه فرمودید؟ اینجای ابن ملجم مثل سم الاغ بود، می برید. ابن ملجم این همه عبادت کرد. والله، عبادت بی علی، علی کشی هست. عبادت بی علی مقصد علی کشی است. کجا اینقدر پی عبادت می روید؟ عبادت، روح دارد و روح آن ولایت است. همان موقع که سر نماز داری الله اکبر می گویی، باید علی را ببینی. علی دیدن، خدا دیدن است، خدا دیدن، علی دیدن نیست. چرا؟ هر چه را بخواهی ببینی یک بت درست کردی. مگر علی در ماوراء نبود، غدیر، در تمام خلقت علی بوده است و در تمام ذرات بشر، علی هست. چرا علی هست؟ از کجا اینجور می گویی؟ خدا نجس خلق نمی کند. بچه یهودی هم پاک است؛

درونش ولایت است، خودش از دست می دهد. پس ببینید من چه می گویم؟ در ذرات هم علی است. آن ذرات می آید پشت کمر پدرم، در رحم مادرت تو می شوی. حالا تو شدی، پاک هستی. من با دلیل حرف می زنم. تو پاک هستی، خودت را نجس می کنی. بچه یهودی پاک است. توجه کن من چه دارم می گویم. این علی که پیامبر او را بلند کرد و نشان داد؛ می دانی چرا نشان داد؟ می خواست مردم دنبال ابابکر و عمر نروند؛ یعنی جسم امیرالمؤمنین را اینطوری نشان داد، گفت: مردم این هست که من دارم می گویم. او را ببینید و دنبال عمر و ابابکر نروید. آیا مردم فهمیدند؟ مگر می خواست ولایت امیرالمؤمنین را افشا کند؟ می خواست

جسم مبارک امیرالمؤمنین را افشا کند. مردم ببینید این است. اشتباه نکن. چرا؟ چون اینها ولایت که نبود، بخل ولایت داشتند. خدا نکند ما بخل ولایت داشته باشیم. اگر بخل یک مؤمن داشته باشی، بخل ولایت است. حالا طرف به تو سلام نکرد، احترام نکرد. تو احترام را می خواهی یا مؤمن را؟ همه جا ما ناقصی داریم. امشب شب جمعه و شب عید است؛ خدایا، نقص های ما را رفع کن. خدایا! ما در ولایت ناقص هستیم. هیکلمان الحمد لله خوب است، تمنان هم سالم است، خدا انشالله همه را سالم نگه دارد. خدا می داند من اگر بچه های کوچک شما ناراحت بشوند، یک ناراحتی در بین یکی از رفقا بوده است، اینقدر من

ناراحت می شوم که شب خوابم نمی برد. می گویم: خدایا رفع ناراحتی او بشود. وگرنه به من مربوط نیست. چرا؟ وجود مبارک یک شیعه، وصل به وجود ولایت است. مگر امام صادق نمی گوید: گفت: مریض شدی. گفت: بله. گفت: من مریض شدم. گفت: بهتر شدی. گفت: بله. گفت: من شدم. ببین، یک مؤمن، علی هست، یک مؤمن، امام حسین است، یک مؤمن، امام زمان هست. اما مؤمنش کجاست؟ چرا اینطوری هست؟ آن مؤمن بی امر کار نمی کند، یعنی «وجوده بوجود» هست، بی امر کار نمی کند، عباس جدا کرد، راهش نداد. یعنی خودش را برای ریاستش، برای شکمش، برای فکر و خیالش جدا نمی کند.

مؤمن در برابر امر باید خاضع و خاشع باشد. حالا اگر اینطوری شدی، چه می‌شود؟ حالا اگر شما از عبادت چیزی نخواستی، از خلق هم چیزی نخواستی؛ از خدا خواستی، از ولایت خواستی چه می‌شود؟ حالا که از خلق بریدی، حالا می‌آید و با تو شریک می‌شود. یک حرف تازه‌ای می‌خواهم برای شما بزنم، انشاءالله خدا و امام زمان قبول کنند. انشاءالله که القاء زهرا ی عزیز باشد. گفتم: زهرا جان من می‌خواهم با شوهرت حرف بزنم، خودت مرا یاری کن، مقصدی ندارم. حالا اگر از خلق بریدی، علی با تو شریک می‌شود، امام زمان با تو شریک می‌شود. تو نرو شریک بگیر، تو رفتی برای خودت شریک گرفتی. دنبال خلق رفتی، شریک گرفتی. چه خبر است؟

یکی را مؤثر دانستی، شریک گرفتی. توجه فرمودید؟ خیلی والله، قشنگ است. حالا امیرالمؤمنین علی، با تو شریک می شود. می گوید: ای شیعه! یک نفس کشیدم افضل عبادت ثقلین، بیا با هم شریک هستیم. یک شمشیر زدم، افضل عبادت ثقلین ای شیعه! بیا با هم شریک هستیم. حالا عظمت هم به تو می دهد، خورشید هم برگردانده است، به تو هم عظمت می دهد. بابا! ولایت تو را لا می گیرد، این طرف و آن طرف نرو. کجا این طرف و آن طرف می روی؟ به این حرفها یقین داشته باش، والله شریک هستی. از کجا می گویی؟ پیامبر فرمود: هر کس به عمل قومی راضی باشد، جزء آن قوم است. امام سجاد فرمود: هر سنگی را دوست

داشته باشی، با همان سنگ محشور می شوی. این روایت است، خب دیگر قبول کنید. حالا شما با زهرای عزیز، با امیرالمؤمنین، با امام زمان شریک هستید. عزیز من! لحمک لحمی، دمک دمی. ما کجا می رویم؟ این حرفهایی که من می زنم، باید با یقین درست شود، با این حرفها درست نمی شود.

من دوباره می گویم: این مکه، مبطل برای خلق است، نه برای علی، این مکه، مبطل برای توست، نه برای او. «انما یرید الله اهل البیت تطهیرا» اینها تطهیر هستند. اگر این آیه نازل شد برای این است که تو بفهمی. مگر این آیه نازل شده بود وقتی امیرالمؤمنین به خانه کعبه رفت؟ نه! شما که بهتر از من می دانید. چه وقت این آیه

نازل شد. آیا ما می فهمیم؟ چرا ما داریم اینها را با خلق اینطوری حساب می کنیم؟ عزیز من! چرا حساب می کنیم؟ تو باید امر را اطاعت کنی، اگر آنها تو را قبول کردند، تو را از خلق بیرون می برند. اگر علی قبولت کرد، امام زمان قبولت کرد، آن وقت دست تو را از خلق می گیرد می برد آن طرف. چرا نکند؟ چه کار می کند؟ حالا که برد، خودش را هم به تو می دهد. چرا می گوید: اگر به شیعه من توهین کردی، خانه خدا را خراب کردی. والله، مهم تر از خانه خدا روی زمین نیست. والله، اگر از خانه خدا جایی مهم تر روی زمین بود، می گفت اگر شیعه من را توهین کردی، آنجا را خراب کردی. خدا برای یک شیعه تمام مبطلات را کنار می زند، چرا توجه

نداری؟ این خانه صدها مبطل دارد. مگر جوادالائمه به یحیی بن هیشم نگفت اگر اینجا کسی صید کرد چطور است؟ اینقدر جوادالائمه گفت، یحیی بن هیشم گم شد. گفت دفعه اولش بوده است، دفعه دومش بوده، غلام بوده است، زده است که بخورد، گرسنه اش بوده است، دیوانه بوده، عاقل بوده است؟ اینقدر گفت. خدا تمام این مبطلات را برای یک شیعه کنار می زند. چرا توهین به این کردی؟ اصلاً تو مبطل نیستی، تمام مبطلات را برای تو کنار می گذارد. ای شیعه! کجا می روی؟ چرا دست از علی برمی داری؟ در چه فکر و خیالی هستی؟ آیا به ماوراء اعتقاد نداری؟ این خانه صدها مبطل دارد. مبطل، بی ولایتی است. اگر تو ولایت داشتی، خدا تمام

مبطلات را عفو می کند، اگر ولایت نداشتی، خدا برای هر چیزی آنجا تو را محاکمه می کند، پدرت را درمی آورد. اصلاً وجود ولایت، مبطل خنثی کن است، گناه خنثی کن است. چرا توجه نداری؟ چرا به شما می گوید عبادت ثقلین کنی، علی را قبول نداشته باشی، به رو داخل جهنم هستی؟ چون خدا عبادت نمی خواهد، اطاعت می خواهد. خدا می گوید امر من را دوست داشته باش. مقصد او علی است، مقصدش امام زمان است. بیا فکر کن. انشاء الله امیدوارم این نوار را بگذارید و دعایی هم برای من بکنید. بگویید خدا عاقبت ایشان را به خیر کن. من از شما درخواست می کنم از خدا بخواهید عاقبت ما را به خیر کند. کار را تا آخر برسانیم. الان

بعضی‌ها را می‌بینی یک وقت در این جلسه هم می‌آمدند، یک کارهایی می‌کنند، کارهای ابن ملجمی. چرا؟ چون از اینجا دور شدند. آخر، خدا نکند کسی چیزهایی بفهمد و بد شود.

یا علی